

موسیقی ، تعلیم و تربیت و دانشگاه

موسیقی بی‌فایده‌ترین چیزها در دنیا است . زیرا خوراکی نیست ، روی آن نمیتوان نشست و یا اینکه با آن عشق‌بازی کرد. اینها اولین سخنانی بود که آقای ویلیامس استاد موسیقی در يك مجلس باشکوه که ده سال قبل در دانشگاه میشیگان امریکا تشکیل شده بود گفت . سخنان این مرد درباره بی‌فایده بودن موسیقی تقریباً باورنکردنی بود و اهمیت موسیقی را بکلی از بین برد و سپس چنین گفت که اگر يك تکه آجر شکسته را در نظر بگیریم و با موسیقی شوبرت در مقابل مقایسه در آوریم هزاران موارد استفاده برای آن تکه آجر شکسته میتوان ذکر کرد و یا اینکه اقلای آن را بر سر يك دشمن زد ، ولی این کار هم از موسیقی شوبرت ساخته نیست. تازه يك سنفونی از... بروکنر موضوع وحشتناك دیگری است برای اینکه سنفونی او با نداشتن آزار دهنده است . نظریه این مرد بزرگ که يك عمر تجربه در موسیقی پشت سر داشت برای آن دسته از شاگردان و استادانی که در کار خود جدی بودند غیر قابل قبول بود .

ولی ناگهان در پایان سخنرانی چنین گفت ، چیزهایی که در مورد موسیقی گفته شد ادراک و عقیده مردمی است که با موسیقی آشنائی ندارند و فهم موسیقی برای آنها چیزی است دشوار و خسته کننده. پس باید توجه معطوف آن گردد که اساساً موسیقی چه انجام میدهد و چگونه احساسات را با افراد منتقل مینماید . زیرا

فراگیری موسیقی روش خاصی ندارد و ممکن است فقط تحت شرایط بخصوص عاید گردد، عواملی از قبیل، تمایل، محل، وقت و شخص اصولاً رل مهمی را ایفاء نمی نمایند. و فقط قرار گرفتن شخص در محیط مناسب است که انگیزه و تماس بفرآگیری را در فرد زنده میکند. مطلبی که در فن فراگیری و تدریس موسیقی حائز اهمیت بسیار است این است که چگونه يك آهنگساز و یا يك معلم موسیقی را تعلیم دهیم و او را از هر لحاظ برای تدریس آماده کنیم. حدود تحصیلات آموزگاران و شیوه تدریس از اصول اولیه است و مسلماً فراگیری را بسطح بالاتری میکشاند. آنچه مسلم است رابطه تدریس و محیط میبایستی طوری باشد که مغزها انعطاف بیشتری داشته باشد و فقط متوجه واضحات و حقایق نگردد و قوه تصور تقویت شود و همواره در صدد پیدا کردن جواب و راه حل برای مجهولات باشد. آنها که سروکار با هنر دارند بیشتر با چیزهای پیچیده و نا معلوم و احتمالات بسیار برخورد میکنند، آنها در يك محیط نامأنوس و غیر قابل پیش بینی و نامنظم و شلوغ که پدیده تصورات بشر است بکار مشغول اند و خیلی بندرت به پیروزی های اتفاقی و نظام های گوناگون برخورد میکنند. برای مثال، در اواخر قرن نوزدهم مردی که يك عمر در جنوب شرقی امریکا مسافرت کرده بود و کاشف چندین غار نیز بود بطور اتفاقی بيك غار جدید برخورد کرد. ولی این غار جدید چیزی شبیه به غارهای قبلی نبود. وارد غار شده و با خود يك چراغ و يك تکه طناب داشت ولی ناگهان در پیچ و خم های غار در تاریکی مطلق فرورفت شاید کسی نتواند حتی تجسم کند که چه تاریکی محض بود مگر اینکه کسی قبلاً بدان دچار شده باشد. بهر صورت او همچنان در غار پیشرفت و پیوسته پائین تر و پائین تر میرفت و عاقبت به نقطه ای رسید که امروز آنرا غارهای کارلسباد گویند. در فاصله ۳۰۰ متری از دهانه غار طنابش را بيك استالاکمیت بست و شروع به پائین رفتن در يك دوزخ تاریک نمود. بامیدی که طناب کفاف رسیدن به يك سطح پائین تر از غار را بنماید. تمام طول طناب را طی کرد ولی متأسفانه پاهایش هنوز بین زمین و آسمان سرگردان بود. چیزی که واقعاً در آن لحظه بیش از همه مرد را خوشحال و مسرور کرده بود همانا تصمیم گرفتن در مورد مرگ و پیروزی بود ولی او پس از چند لحظه ای فکر غیر عقلانی ترین و تقریباً غیر عملی ترین تصمیم را که گاهی فقط مخصوص بشر است گرفت و ناگهان طناب را رها کرد. این مطلب کاملاً حائز اهمیت است زیرا او قدم بمافوق تصورات و تخیلات خود گذاشت. گرچه سقوط او چندان زیاد نبود که باعث مرگ او شود

ولی اهمیت موضوع همان تصمیم گرفتن و تصورات مافوق حقایق است . از جای خود بآرامی برخاست و مست تعجب و بالاتر از همه زنده و سر حال و مبهوت از شخصیت و خصائص بشر . اگر تعلیم و تربیت میتواند بمایاد بدهد که چگونه و تحت چه شرایطی ما هم (طناب رارها کنیم) یعنی ریسکهای مناسبی در زندگی بنماییم و چگونه به هدفهای نامعلوم خود برسیم این میتواند منتهای توقع ما از تعلیم و تربیت باشد . البته مفهوم فوق این نیست که تعلیم و تربیت را با بی احتیاطی در آمیزیم ، بلکه مقصود این است که تعلیم و تربیت را وسیله ای برای بالا بردن قوه تخیلات و تصورات خود نموده و کارآئی و راندمان بیشتری از علوم کسب نماییم .

مقصود اصلی از تعلیم و تربیت موسیقی فقط بوجود آوردن محیطی است که استعداد های بشری را در قالبی نو و قابل فهم بصورت فرمول در آورده و آنرا با افراد منتقل نماییم .

يك فیلسوف بدین زمانی گفت که (مقصود از تعلیم موسیقی همان قانون عرضه و تقاضا در مورد کالاهای مصرفی است) و هنر هنرمندان همیشه در يك نوع بازار خرید و فروش میشود . البته این تعریف در نوع خود قدری اغراق آمیز میباشد . زیرا تعلیم و تربیت موسیقی در هر دوره منطبق با موقعیت اجتماعی و امکانات موجود بوده اگر چه این انطباق صد در صد نیست ولی منعکس کننده خواستهای مردم هر عصر میباشد .

در بیشتر موارد تعلیم و تربیت موسیقی از روحیه و سبک های قدیمی نیز استفاده می نمایند پس فقط خواستهای مردم عصر و موقعیتهای اجتماعی یکی از عواملی است که در سبک موسیقی تأثیر میگذارد . در پائیز سال ۱۹۶۶ که (موسسه تعلیم و تربیت برای موسیقی معاصر) افتتاح شد قرار بر این شد که از انتقادات و پیشنهادات اعضاء به نحو شایسته ای استفاده شود . گر چه ریشه و بنیان موسیقی همان سبک قدیمی بود ولی در آمیختن پیشنهادات جدید و سبک های قدیمی بسیار مؤثر واقع گردید . مؤسسه تعلیم و تربیت برای موسیقی معاصر اصول فراگیری موسیقی را طی سمیناری چنین بیان نموده است :

الف: تعلیمات مقدماتی در موسیقی باید کلیه محصلین را بدون در نظر گرفتن رشته و تخصص شامل گردد .

ب: يك آشنائی مقدماتی بموسیقی کمک مؤثری به مفهوم موسیقی و انتقال آن با افراد نموده و در ضمن مغزهایی را که در انتظار يك موقعیت مناسب هستند

باین رشته از هنر آشنا میسازد .

ج : هر درس در موسیقی میبایستی طوری طراحی شود که اشاره ای بسایر رشته های موسیقی بنماید .

د : تمام دروس موسیقی باید طوری طراحی شده باشند که ارتباط کامل با افکار معاصر و سبک های قدیمی را حفظ نماید .

ه : دروس موسیقی باید طوری باشد که شاگردان را وادار نماید که علاوه بر دروس آموزشگاهی و دانشگاهی خود در جستجوی مطالب جدیدتری خارج از دروس رسمی خود باشند .

و : موضوع و حدود دروس موسیقی کاملاً برای هنرآموز روشن باشد .

ز : دروس موسیقی میبایستی همگی يك موضوع کلی را دنبال نمایند بعبارت دیگر مکمل یکدیگر باشند .

یکی دیگر از شرکت کنندگان در سمینار پرفسور «گروه» چنین گفت که عبارات کلی فوق نه انقلابی هستند و نه جدید ولی رویهمرفته میبایستی فهمید که کاریک هنرمند در چه خلاصه میشود. کارچگونه انجام میگیرد، وجه اصولی رعایت میشوند و اصولاً منظور اصلی چیست .

دانشکده های موسیقی و دانشکاهها میبایستی هنرمندان را با آغوش باز بپذیرند تا با ازدیاد هنر جویان و افکار جدید احتمال شناختن حقایق و گشوده شدن درها بر مجهولات زیاد شود . گرچه بارها کردن طناب فاصله حقیقی زیاد نبود و مرد نجات پیدا کرد ولی تدریس موضوع دیگر است و ریسک چندان موضوع مهمی نیست بلکه فقط قوه تخیلات و تصورات درامی میبایستی تا سر حد امکان تقویت نمود ، يك طریقه هنرآموزی صحیح عبارت است از بالا بردن قوه ادراک و تجربه آموختن و انتقال افکار و بکار بستن آنهاست که نتیجتاً يك زندگی سعادتمند و يك جامعه سالم عاید افراد میگردد .

در خاتمه میبایستی متذکر شد که هر نوع کوششی که صرف تعلیم و تربیت در مدارس ابتدائی و متوسطه گردد مستقیماً بستگی بدرجه فهم و ادراک و تصورات و شیوه تدریس آموزگاران دارد . تمام ما بعضی از آموزگاران موسیقی را می شناسیم که در کار خود موفق اند و دلیلش این است که در موقع تدریس معلمان بزمان کودکی و جوانی خود برمی گردند و این برگشتن آنها رابطه مستقیم با آموزگاران که آنها تعلیم داده اند، تعداد ساعات درس در هفته، موضوعاتی که در باره موسیقی بحث شده است ، همکلاسان و وضع خانوادگی آنها دارد ، هر کسی

میتواند بفهمد که عوامل فوق در تدریس مؤثر اند .

در حال حاضر انستیتوی تعلیم و تربیت موسیقی معاصر کوشش می نماید که این اصول مهم و اولیه در فن تدریس بکار برده شود گرچه ممکن است با تمام این تفصیل طرح اتخاذ شده دارای اشتباهات زیادی باشد ولی مسلماً رفته رفته اشتباهات کم، کم، و کمتر میشوند .

ترجمه و تلخیص از سوسن قادری نجات



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی